

«رلیگا»، نجات دهنده قلب‌ها

داستان یک عکس؛ ماجرای پزشکی که با دستکش‌های خونین و چهره‌ای نگران کنار تخت بیمارش نشسته و به روبه‌رو خیره شده، چیست؟



پرونده

این مرد که به جایی پشت دوربین خیره شده و چین‌های ابرو و خمیدگی پشتش از اضطراب و نگرانی خبر می‌دهد، «زیگنیو رلیگا»ست؛ او دستیارانش که یکی‌شان (سمت راست تصویر) از شدت خستگی و فشار در حالت نشسته به خواب رفته است، تقریباً یک روز کامل را صرف عمل پیوند قلب بیماری کرده‌اند که او را روی تخت می‌بینید. زیگنیو حالا خبر به دستگاهی که مانع پیچیده‌های حیاتی بیمار را برپا می‌کند - و حتی به انداز زمانی برای در آوردن دستکش‌های خونین اش چشم از آن بر نمی‌دارد - تا بفهمد عمل جراحی ۲۳ ساعته‌اش چه نتیجه‌ای داشته است. عملی که در زمان خودش یعنی در سال ۱۹۸۷ غیر ممکن قلمداد می‌شد اما دکتر زیگنیو مصمم بود که به بیمارش، «تادیوژ زیتکویتس»، شانس - هر چند اندک - برای زنده ماندن بدهد. تادیوژ که هیچ پزشک دیگری حاضر نبود عمل پیوند قلب او را بر عهده بگیرد، ۳۰ سال بعد از ثبت این عکس و هشت سال بعد از درگذشت نجات‌دهنده‌اش، دکتر زیگنیو، زندگی کرد. در این پرونده بار لیگا زیگنیو افسانه‌ای، زندگی و اقداماتش، آشنا خواهید شد.

اولین عمل پیوند قلب در لهستان بحران زده

دهه ۸۰ میلادی در لهستان تحت حاکمیت کمونیسم، دهه بحران است. اوضاع سیاسی ناپایمان، زندگی مردم در همه زمینه‌ها از جمله حوزه سلامت را با مشکل مواجه کرده است. سیستم‌های مراقبت بهداشتی همگانی، ضعیف و ناکارآمد است. حتی امکانات ساده‌ای مثل دستکش‌های استریل هم موجود نیست و پزشکان به دلیل کمبودهای شدید، دستکش‌های پزشکی یکبار مصرف را چندین بار ضد عفونی و استفاده می‌کنند. در چنین شرایطی، هر عمل جراحی ساده‌ای به چالش تبدیل می‌شود چه برسد به عمل پیوند قلب، یعنی همان چیزی که «تادیوژ زیتکویتس»، معلم ۶۰ ساله لهستانی به آن نیاز دارد. تادیوژ به هر متخصص قلبی که می‌شناسد، مراجعه می‌کند و همه جوابش می‌کنند، همه به جز دکتر زیگنیو رلیگا. تادیوژ در نامه‌ای خطاب به رلیگا می‌نویسد: «من معلم هستم، قلب مریض دارم و به کمک نیاز دارم.» نه رلیگا و نه هیچ پزشک دیگری در لهستان پیش از این عمل پیوند قلب انجام نداده‌اند. اولین پیوند موفقیت آمیز قلب انسان در جهان، حدود ۲۰ سال پیش توسط تیمی از پزشکان آفریقای جنوبی انجام شده و حالا در لهستان ۱۹۸۷ که حتی هیچ ماده قانونی در باره عمل پیوند قلب تنظیم نشده، یک نفر قرار است تیغ جراحی به دست بگیرد. رلیگا پیش از این تنها روی سگ‌ها و اجساد تمرین کرده و هیچ کدام از همکارانش، تصمیم او را برای انجام این عمل تأیید نمی‌کنند. البته او و تیمش سه سال پیش دست به عمل جراحی مشابهی زده‌اند اما بیمار دو ماه بعد از پیوند از دنیا رفته است. اوضاع مساعد نیست اما هیچ چیز نمی‌تواند رلیگا را منصرف کند. او دستیارانش، عملی را که هیچ کس به موفقیت آن باور ندارد، شروع می‌کنند. ۲۳ ساعت بعد تصویر از دکتر رلیگا در حافظه دوربین «جیمز استنفیلد»، عکاس مجله «نشنال جئوگرافیک» ثبت می‌شود. او حالا از پس انجام اولین عمل پیوند قلب در لهستان برآمده و هشت سال بعد اولین جراحی خواهد بود که یک در پیچه قلب مصنوعی را به انسان پیوند می‌زند.

کلینیکی برای برگرداندن بیمار ان قلبی به زندگی

کمی به عقب برگردیم، به دسامبر ۱۹۳۸، یعنی حدود ۴۹ سال پیش. در روستایی در ۵۰ کیلومتری غرب ورشو در خانه زوج معلمی، پسری به دنیا می‌آید به نام زیگنیو. او تنها فرزند پدر و مادری تحصیل کرده است و امید می‌رود که در آینده به جایی برسد اما سال‌ها از پی هم می‌گذرد و هیچ بارقه هوش و استعدادی در پسرک نمایان نمی‌شود. زیگنیو از درس و مدرسه فراری است و ترجیح می‌دهد و قتش را به شوخی و بازی بگذراند. در سرش از روزهایی می‌پروراند مثل فیلسوف شدن و تأمل در کار جهان اما والدین اش، با جدیت زیاد پیگیر درس خوان کردن پسرشان هستند و موفق هم می‌شوند. زیگنیو با همه سر به هوايي اش با نمرات خوب از دبیرستان دانش آموزخته و راهی دانشکده پزشکی می‌شود. در دانشکده، عشق پنهان زیگنیو به پزشکی، خودش را نشان می‌دهد و سر و کله عشق دیگری، دختری به نام «آنا وایسچوک» هم پیدا می‌شود. زیگنیو، کم کم در جامه پزشک جوان متاهل جامی افتد. دوره کارآموزی اش به جراحی ار در نیروی وک و دیتوریت آمریکا می‌گذرد؛ از فرصت فوق العاده‌ای که طی آن می‌تواند با امکانات و تجهیزات کار کند که در کشور خودش، لهستان، وجود ندارد. دکتر زیگنیو رلیگا پس از اتمام تحصیلات، به کشور برمی‌گردد و در مرکز قلب و عروق ورشو مشغول به کار می‌شود. جایی که بیمارانی که پیوند قلب آخرین فرصت‌شان برای زنده ماندن است، از آن ناامید برمی‌گردند. دکتر رلیگا تصمیم می‌گیرد عمل‌های پیوند قلب را شروع کند اما رئیس بخش جراحی مخالف است؛ روش‌های نوآورانه رلیگا بسیار پرخطرند و بیمارستان



عکس یادگاری دکتر لیگا با تصویر معروفش



پیشنهاد فیلم

در ستایش «رلیگا»

اگر ماجرای زندگی دکتر زیگنیو رلیگا برای‌تان جالب است، از تماشای فیلم «خدایان» (Bogowie) لذت خواهید برد؛ درامی زندگی‌نامه‌ای محصول سال ۲۰۱۴ به کارگردانی «لوکاس پالکوسکی» که قصه رلیگای افسانه‌ای را با جزئیات بیشتری از آن چه در بضاعت این پرونده بود، روایت می‌کند. تماشای چالش‌هایی که دکتر زیگنیو پشت سر می‌گذارد؛ از بدخواهی‌ها و کارشکنی‌های همکاران تا موانعی که دولت کمونیستی لهستان سر راهش می‌گذارد، هم دیدنی است و هم عبرت‌آموز، البته برای آن‌هایی که در فیلم هادنبال ایده‌و انگیزه می‌گردند. درواقع می‌شود خدایان را جزو فیلم‌های انگیزشی دانست، از آن‌هایی که پایان قصه از ابتدا معلوم است و قهرمان ظرفیت این را دارد که منبع الهام تماشاچی شود. درست به همین دلیل لازم نیست نگران این باشید که پایان فیلم را در این پرونده لو داده‌ایم چون در این نوع فیلم‌ها، سیر قصه است که اهمیت دارد نه آن چه در نهایت اتفاق می‌افتد. اگر موفقیت‌های جشنواره‌ای فیلم برای‌تان مهم است، بد نیست بدانید که خدایان در بخش‌های مختلف، در مجموع ۱۹ بار برنده جایزه و ۹ بار نامزد جایزه شده است.

سیبی که از بکران به انگلستان رفت

گیبی با ۲ نفر از اهالی روستای «بکران» از توابع استان سمنان در باره «سیب توسرخ» که محصول خاص این منطقه است

حدود ۱۰ سال پیش در انگلیس، نوعی سیب توسرخ تولید شد؛ «Redloves»، سیبی با گوشت و پوست قرمز که گفته می‌شد در اصل بومی قزاقستان است اما به دلیل طعم زیادی ترش آن طرفدار چندانی نداشت تا این که فردی به اسم «مارکوس کوپلت» بعد از ۲۰ سال تحقیق و آزمون خطا توانست نوع اصلاح شده این سیب را در انگلیس تولید کند. بعد از آن اروپای مرکزی، استرالیا و چین موفق شدند مجوز تولید آن را کسب کنند و گویا در جمهوری آذربایجان، هلند و آفریقای جنوبی هم پیدا می‌شود. این سیب منحصر به فرد حالا به میوه‌ای محبوب تبدیل شده است که هم در ظرف میوه پیدایش می‌شود و هم در ظرف سالاد، هم در انواع کیک و دسر به کار می‌رود، هم در نوشیدنی‌ها. آنتی اکسیدان (ضد سرطان طبیعی) بالایی دارد، طعم آن ملس و ظاهرش یژه است و با قیمت بالا در دنیا به فروش می‌رسد. به نظر می‌رسد این میوه نادر و کمیاب از ایران به سایر نقاط دنیا سفر کرده یا دست کم هم مان یا آن‌ها کشت می‌شده است؛ شاهدش را باغ‌های سیب توسرخ یا «ترشو» در روستاهای سمنان و آذربایجان است. روستای «بکران» واقع در شهرستان «میامی» استان سمنان یکی از معدود پرورش دهندگان سیب سرخ در ایران است؛ در ادامه با دونفر از اهالی این روستا در باره محصول خاص منطقه‌شان گپ می‌زنیم.



عکس تزئینی است

ترشوی قدیمی به تازگی معروف شده است

«حسین زنجیر»، ۴۴ ساله، معلم، عضو سابق شور اوخبر نگار محلی روستاست. آقای زنجیر می‌گوید با این که درخت سیب توسرخ از زمان‌های قدیم در روستای‌شان بوده اما تازه چندسالی است که مورد توجه قرار گرفته؛ آن‌طور که می‌گویند حدود ۱۰۰ سال پیش درخت سیب توسرخ در روستا کاشته می‌شده اما اهالی چندانی روی خوشی به آن نشان نمی‌دادند. یاد می‌آید همیشه یک لایه خاک روی این سیب‌ها می‌نشست تا حدود ۱۵ سال پیش که عده‌ای از طرف جهاد کشاورزی به بکران آمدند و گفتند ترشو، سیب خاص و نادری است. آن موقع بود که مردم توی خانه‌های‌شان سیب توسرخ کاشتند، به درخت‌های ترشوی باغ‌شان رسیدگی کردند، عکس و مجسمه‌ای از این درخت در ورودی روستا نصب شد و از شهرهای اطراف، مشتری پیدا کرد. با این حال سیب توسرخ همچنان برای خیلی‌های مان ناشناخته است و در بازار هم نمی‌بینیمش. چرا؟ آقای زنجیر توضیح می‌دهد: «در روستای ما کلاً ۷۰، ۸۰ تادرخت سیب توسرخ بیشتر نیست. از این تعداد شاید حدود ۳۰ تا بارده باشد. درست است که در این چندسال استقبال از سیب توسرخ بیشتر شده اما درختی نیست که هر جایی رشد کند. خیلی هادانه‌آن را کاشتند ولی نگرفت. آن چندتایی که به تازگی اضافه شده، بیشتر باجوش است. درخت‌های موجود هم بار زیادی ندارند؛ هر درخت شاید حدود ۱۵، ۱۰ کیلو سیب بدهد، آن هم خیلی ریزو کوچک. «بکران، روستای کوچکی است با ۱۲۸۰ نفر جمعیت که شغل نیمی از آن‌ها کشاورزی است. آیا سرمایه‌گذاری روی این میوه منحصر به فرد نمی‌تواند روی اقتصاد روستا تأثیر مثبت بگذارد؟

اهالی روستا در بند بازار نیستند

زنجیر می‌گوید: «عمده محصول بکران، یونجه، جو و گندم است. مدتی است که اهالی به پسته کاری هم روی آورده‌اند که درآمد خوبی دارد ولی سیب توسرخ هنوز جای خودش را در روستا باز نکرده است. آن‌هایی هم که درخت سیب توسرخ دارند، چندان به فکر بازار نیستند. در بکران رسم بر این است که صاحبان باغ‌ها، محصول‌شان را بین خانواده و قوم خویش پخش می‌کنند. از طرف دیگر خیلی از باغ‌های روستا به دلیل فوت یا مهاجرت صاحبان‌شان، خشک و رها شده‌اند و ترشو هم جزو این درخت‌های رها شده است. «ویژگی بکران چیست که درخت سیب توسرخ در آن به عمل می‌آید؟ زنجیر جواب می‌دهد: «این جاتابستان‌ها گرم‌خسک است و مستان‌ها، معتدل و بدون یخبندان. ظاهر ترشو که مان را بیشتر توی غذا، به جای سیب زمینی، استفاده می‌کنیم از این آب‌وهوا خوش می‌آید. «درخت سیب توسرخ آن‌طور که آقای زنجیر توضیح می‌دهند آب‌زادی می‌خواهد، نه رسیدگی به آن از نظر آفت و سم‌پاشی؛ زحمت بیشتری از درخت‌های دیگر دارد، پس شاید با تبلیغ و آموزش بتواند مثل هم‌نوعش در انگلیس، جای خود را در بازار پیدا کند تا هم مشتریان از منافع غذایی و دارویی اش بهره ببرند و هم کشاورزان از کاشت و پر داشتش. در ادامه یک کشاورز بکرانی اطلاعات بیشتری در باره این میوه در اختیار ما می‌گذارد.

دانه ترشور از بکران به انگلیس برودند

«احمد مراد صالحی» ۴۴ ساله است و در باره قدمت درخت سیب توسرخ مثل آقای زنجیر به‌شید هایش از بزرگ‌ترها استناد می‌کند: «پدربزرگ ما ۱۱۰ ساله عمر کرد، حالا ۳۵ سال است از دنیا رفته و آن‌طور که برای پدرم تعریف کرده از حدود ۱۸، ۱۷ سالگی از درخت سیب توسرخ خبر داشته؛ یعنی می‌توانیم بگوییم این درخت از حدود ۱۳۰ سال پیش در این منطقه بوده است. ۱۲-۱۰ سال پیش عده‌ای از انگلستان آمدند و از باغ ما برگ و دانه و چوب ترشو با خودشان بردند. حالا می‌گویند سیب توسرخ مال انگلستان است. خوب البته قدیمی‌ها این سیب توی روستا خیلی به چشم نمی‌آمد. حتی ممکن بود برای کاشتن درخت‌های دیگری مثل زردآلوتبر به جانش بنیم و ببنداریمش اما الان که جهانی شده است، مردم دورش را می‌گیرند و به درخت‌های خشک شده‌اش هم رسیدگی می‌کنند. راستش از وقتی عکس آن را در اینترنت انداختند، تازه مردم یادشان آمده که به این درخت توجه کنند. اگر شما سیب توسرخ را ندیده باشید، شاید ندانید که چه میوه خاصی است؛ ریشه درخت قرمز است و میوه‌اش را که گاز می‌زنی از لب و لوله‌ات انگار بزاق خونی می‌چکد.»



تادیوژ زیتکویتس، بیماری که اولین قلب پیوندی دکتر لیگا نجاتش داد

منابع: greatpoles.zmscience.com, krakowpost.com